

خورشید می چرخد و می گردد و سپس دو چشم ختایی گزارشگر به من خندیدند، یعنی که یک چشم می گفت «چون کشتی بی لنگر کج می شد و مژ می شد» و چشم دیگری گفت: «رقصی چنین میانه میدانم آرزوست»  
 حالا روی دست من، گزارشی مانده که شاید اگر چاپ شود، برخی از چشم چهره ها، گره بر ابرو بیفکنند و بگویند: «تبلیغ رقاصی می کند این قرتی!»  
 و من باید زیر باران بروم. کجایی ای ترک بی اسب و بیابان. های!؟

موضوع، موضوعی قابل اغماض و چشم پوشی نیست. این را هم بگویم که لبخند در قفس، زندگی نیست، گواهی که زندگی خود، قفسی است بزرگتر. اما چه کسی شادی را درغل و زنجیر می خواهد. اصلاً این که بیاییم و بگویم ایست، از جایان تکان نخورید، تکان خوردن ممنوع، خودش داستانی است که باید یک بار و بطور مفصل به آن پرداخت.  
 به خاطر مرسید که به آن گزارشگر پنهان چهره نام آشکار یک بار گفته ام محور زمین کمی از خط قائم انحراف دارد. یعنی زمین کج به دور خودش و به دور

دین «رقص»، تکان ممنوع است یا نه و اگر می بینید که گزارشگر جابه جا به این گونه روایات اشاره و استناد می کند، شاید منظورش این بوده که نکند سالها، سرنا را از سرگشادش زده باشیم، زبانم لال. من که حدیث شناس نیستم. به قول علما، رجال و درایه علم الانساب هم نمی دانم و نمی دانم که فلان یا بهمان حدیث، حدیث ضعیف است، حدیث صحیح است، متواتر است، فرد است یا حتی حدیث جعلی است و فلان راوی ثقة است یا نه. اما این رامی دانم که همین قدر که در متون دینی و حدیثی به موضوع «رقص» پرداخته شده، پس این

او از «خنده های صادقانه» سخن می گوید و نه شادیهایی تخریبی.

□□□

● مردانی که چهره غم گرفته و

افسرده بی از بزرگان دینی نشان می دهند،

چشم بر چنین عباراتی می بندند:

پیامبر (ص): من هم مانند شما بشری هستم که

قهرأ شوخی و مزاح می کنم. (کنز الاعمال)

حضرت علی (ع): هر گاه یکی از اصحاب خدا اندوهگین

بود، رسول خدا با شوخی کردن او را شادمان می نمود. (سنن

النبی)

امام صادق (ع): مؤمن، شوخ طبع و خوش مشرب است ولی

منافق، گرفته و خشم آلود (بحار الانوار)

- روزی پیامبر (ص) و علی (ع) خرما می خوردند. پیامبر از روی

مزاح هسته های خرماهایی را که می خورد جلوی علی می

گذاشت. وقتی از خوردن خرما فارغ شدند همه هسته ها

جلوی علی جمع شده بود. پیامبر فرمود: یا علی تو پر خور

هستی و علی به شوخی جواب داد: پر خور کسی است

که خرما را با هسته اش می خورد! (زهر الربیع)

□□□

هنوز استهزا و تمسخر جوانهایی تفنگ به

دست با چهره های یخزده در اوایل دهه ۶۰ در

حافظه ما باقی مانده است؛ مردانی که

عطر فروشی ها را به چشم دکانهای رسوایی نگاه

می کردند و یک مهر ضدانقلاب یا مستکبر یا «مرفه

بی درد» بر پیشانی هر جوان آراسته می که مرتکب

استفاده از بوی خوش عطر و ادکلن شده بود می چسباندند. آن

مردان چروک پوش گویی ورقی از زندگی پیامبران را نخوانده اند.

مثلاً امام صادق گفته است: «رسول خدا برای بوی خوش بیشتر از

خوراک، هزینه می کرد»

در چنین روزگاری، مردان خشم آلود و «بچه های خشونت»، سفیدپوشان

و «روشن پوشان» را چیزی در حد مرتد و بی دین عنوان می کردند. آنها نه

«وسائل الشیعه» و «مستدرک الوسائل» را ورق زده بودند که نوشته بود: البسوا البیاض

فانه أطیب و أظهر... (جامه سفید بپوشید که آن نیکوترین و پاکترین رنگهاست)

و نه منتهی الامال را خوانده بودند که نوشته: «بیشترین لباسهای پیامبر (ص) سفید بوده

است» و نه گوشه چشمی به «بحار الانوار» انداخته بودند که به نقل از امام پنجم نقل کرده

بود: «هیچ لباسی بهتر از سفید نیست». آنها همه چیز را از مگسک تفنگ می دیدند؛ نه

روایاتی را مرور کرده بودند که در آنها رنگهای روشن زرد و سبز را پیشوایان دین توصیه

کرده اند، و نه از قبای سبز پیامبر تصویری داشتند و نه از عشق رسول به سبز.

چروکپوشان تلقی بدوی خود از یک دین خشن را داشتند. اگر کسی به یاد آنان می آورد

که لباس ساده در اسلام مؤکداً مکروه و مطرود اعلام شده یا حدیثی از امام علی (ع)

می خواند که «لباس سیاه بپوشید که لباس فرعون است» (بحار الانوار) یا کسی اشاره بی

می کرد به این که در حال نماز مستحب است که نماز گزار لباس سفید به تن کند و لباس

سیاه در هنگام نماز، مکروه است (جامع عباسی شیخ بهایی) با صدای گلنگدن مواجه می شد که حرف، حرف گلوله است. بعضی از چروکپوش ها ۲۰ سال بعد متوجه شدند که آراستگی یک مؤمن در فراخواند دیگران به سوی ارزش های آسمانی چقدر مؤثر است، چون لابد واعظان اصلاح طلبی پیدا شدند که گفتند: «خداوند متعال زیبایی و خودآرایی را دوست می دارد.» (بحار الانوار)

آنها حتی «مصباح الفقاها» آقای خوبی را هم به تمسخر می گرفتند که گفته بود:

«دلیلی بر حرمت شادی شدید نداریم» سیاهپوشانی که همه چیز را خاکستری و مشکی

و کبود می خواستند به کوچکترین هلهله های شادی واکنش نشان می دادند. یکبار یک

خطیب یکی از بچه های خشونت را به کنار کشید و برایش سخن ها گفت: فکر نکن که